

«ادامه‌ی فضای بین الملل»

«این سوچه خبر؟»

«شرایط داخلی»

نشست پنجم

سه‌شنبه ۳ بهمن ۱۳۸۵

سلام بر جمع، به خصوص موسپیدان و با کسب اجازه از آقای مهندس سبحانی، بحث را ادامه می‌دهیم. دو روز قبل محرم آغاز شده؛ بحث ما، بحث تاریخ خون‌دار و جان‌دار است و احترام می‌گذاریم و یاد می‌کنیم از حضرت امام حسین (ع) که به تاریخ مهر تزریق کرد، عشق تزریق کرد، مسیر را عوض کرد و منش و روشش علی‌رغم ضرباتی که در واقعه خورد، باقی و برقرار ماند.

آزاد شدن‌های زنجیره‌ای، توانمندی‌های سلسله‌ای

در بحث تنباکو، ذیل عنوان اول که فضای بین‌المللی بود، سعی کردیم تحلیل دو سوی یک رابطه‌ی تاریخی را بیان کنیم. غربی که دینامیسمی پیدا کرده بود، با دوران ثبات، رخوت و جمودش وداع کرده بود، تحول پیدا کرده بود و مهاجم شده بود و شرقی که دوران دینامیسم آغازینش را پشت سر گذاشته بود و به یک دوران به اصطلاح خمودگی وارد شده بود. شرق بر خلاف غرب که متحول و مهاجم بود، ساکن و پذیرا بود. آنچه که گفته شد را سریع مرور می‌کنیم تا به بحث امروز گره بزنیم. مشترک با هم شاهد آزاد شدن‌های زنجیره‌ای بودیم و مترتب بر آن، توانمندی‌های سلسله‌ای؛ تلنگری به ذهن‌ها خورد، تعمقی، تفکری، اندیشه‌ای ورزیده شد، مشاهده‌ای صورت گرفت، ایده‌ای از پس پیشانی‌ها برتراویده شد، بر ایده، نظریه سوار شد، بر نظریه روش و...؛ این سیر باعث شد که غرب با یک سازماندهی نوین به موضع تحقیر جهان و تقسیم جهان برسد.

تلنگر

تلنگر [آغاز این سیر] جنگ صلیبی و روشنی چشم، دل و ذهن بود. سال ۱۰۹۵ آغاز جنگهای صلیبی با فرمان «پاپ اوربان دوم»^۱ (اگر بخواهیم با ادبیات خودشان صحبت کنیم) به قصد آزادسازی تربت مسیح از قلمروی ترکان عثمانی بود. تعمق و تفکر و مشاهده‌ای صورت گرفت و از عیسویت یونانی که حافظ و حاوی فیکسیسم و اصالت صورت بود، عبور شد.

تعمق، تفکر، مشاهده

همان‌طور که اشاره شد، «آلبرت کبیر» در دوران میانی قرون وسطی از قدیسین بود. آلبرت کبیر کتاب *ارغنون ارسطو* را با الاهیات مسیحی درهم آمیخت. از آمیزش و ازدواج تاریخی ارغنون ارسطو با الاهیات مسیحی، اسکولاستیسم^۲ عیسوی برتراوید. در سیر خودش *ارغنون نو آمد*. *ارغنون نو*، کتاب «[فرانسیس] بیکن»^۳، فیلسوف دوران نو بود. *ارغنون نو* دوران تاریخی ارغنون ارسطویی را پایان یافته اعلام کرد. آنچه در *ارغنون نو* می‌خواست عنوان شود، پیوستن از محسوسات به مجردات بود، مجرداتی که در طول ده

۱. پاپ اوربان دوم. Pope Urban II. (۱۰۹۹-۱۰۲۴). او در سال ۱۰۸۸ به مقام پاپ رسید. در سال ۱۰۹۵ شورایی متشکل از رهبران کلیساهای غربی و به ریاست وی تشکیل شد تا به نامه الکسیس، پادشاه قسطنطنیه که در نزاع با ترکان عثمانی طلب یاری کرده‌بود، پاسخ داده شود. این پاسخ فرمان اولین دوره از جنگهای مقدس و قول آموزش گناهان کسانی را در برداشت که در جنگ علیه مسلمانان شرکت کنند و برای آزادسازی سرزمین‌های مقدس از دست آنها بکوشند.

2. Scholasticism

۳. فرانسیس بیکن. Francis Bacon (۱۶۲۶-۱۵۶۱). فیلسوف، حقوقدان و سیاستمدار انگلیسی. بسیاری بر این عقیده‌اند که افکار او پایانی بود بر نحوه‌ی تفکر فلسفی قرون وسطی و محور قرار گرفتن علم به عنوان روش شناخت جهان. از همین رو او را «پدر علم جدید» می‌خوانند. کتاب *ارغنون نو* مهمترین کتابی است که بیکن در آن به نقد روش شناخت ارسطو می‌پردازد و روش شناخت علم‌محور را بیان می‌کند.

قرن دوران وسطی هیچ ارزشی نداشت. / ارغنون نوی بیکن از روی منطق ارسطو پرید و منطق نوینی آورد. مذهب عقل‌گرا و جهان‌گرا جای مذهب پیشین را گرفت و به اصطلاح هزار بنفشی علوم شکفت. بنفشی نوعاً گلی است که زمستان را می‌شکند و نوید بهار می‌دهد. به قول شاعر *وارطان بنفشی* بود، *زمستان شکست و رفت*. هزار بنفشی دوران نو هم زمستان فکر را شکست؛ با کلید شیمی، با مشاهده‌ی طبیعت بی‌خست، با به دیده‌ی تشریح درآوردن کالبد انسان و نهایتاً با فیزیک کیهان‌ساز کوپرنیک. در پس اتفاقاتی که افتاد، دوران کلیسا به سر آمد. جمله‌ای از یکی از مورخین اروپایی، تاریخ دوران را خیلی خوب ترسیم کرده و مضمون قشنگی دارد: گله، از چوپانی که جز چیدن پشم گوسفندان خود اندیشه‌ای نداشت، رها شد یعنی دوران تاریخی ارباب کلیسایی که جز چیدن پشم رعایای دوران، اندیشه و انگیزه‌ی دیگری نداشتند، به سر آمد.

ایده- نظریه

بعد از آن ما شاهد ایده و نظریه بودیم. سه مکتب در حوزه‌ی اقتصاد آمد؛ فیزیوکراتیسم^۱، مرکانتیلیسم^۲ و نهایتاً کلاسیک‌ها که پیشرفته‌تر و کیفی‌تر از پیشینیان خود بودند.

سه مکتب، سی صاحب‌نظر، سیصد نظر

مهمترین نظریه‌ها همان «لسه فر، لسه پاسه» بود که اشاره شد، همان «بگذار همه چیز آزاد باشد». بر مبنای آزادی پدیده‌ها در طبیعت، سلطه برقرار کن، طلا و نقره ذخیره کن، مواد خام انباشت کن، برده اختیار کن، تجارت بگستران، دست نامرئی بالا ببر، بر اساس مزیت خودت تولید کن و نهایتاً تقسیم کارها [بود]. معروف است که در این دوران کتاب *ثروت ملل* «آدام

-
1. Physiocratism
 2. Mercantilism

اسمیت» موسوم شد به «انجیل اقتصاد سیاسی انگلیس». [غربی‌ها] صاحب متن مرجع شدند و اتفاقاتی که افتاد حول متون مرجعی که در همین دوره منتشر شد، صورت گرفت. [نظریه] «بگذار همه چیز آزاد باشد» که دال بر تحرک کار، سرمایه و ابزار تولید بود؛ [شعار] «انباشت طلا و نقره» [محصول] تفکر مرکانتیلیستی بود. این تفکر اروپای نوپا را احیا کرد. می‌توان گفت انباشت یا ذخیره‌سازی طلا و نقره، نقدینگی اولیه‌ی توسعه‌ی نوین اروپا را رقم زد و نقدینگی‌ای به وجود آورد که بر اساس آن انباشت، استارت توسعه‌ی اروپا زده شد. برای فراوری مواد خام انباشت کردند. برده‌گیری به‌طور جدی شروع شد.

سال ۱۴۹۳^۱ مثلی تشکیل شد که یک ضلع آن کلیسا، یک ضلع بورژوازی اسپانیا و ضلع دیگر بورژوازی پرتغال بود. امپریالیست‌های مهاجم آن دوران، اسپانیا و پرتغال بودند که بورژوازی آنها ناشی از طلا و نقره‌ای [بود] که از پرو، مکزیک و جزایر آنتیل انباشت شد. آنها به تجارت رونق دادند و بر تجارت جهان مسلط شدند. مثلی که با مشارکت «پاپ الکساندر ششم^۲» که محور کلیسای دوره بود و سران بورژوازی اسپانیا و پرتغال تشکیل شد، دو توافق به عمل آورد؛ همیشه روحانیت مسیحی برای منافع خود و منافع طبقه‌ای که با آن پیوند خورده بود - که دوره‌ای فئودال بودند و دوره‌ای بورژوازی نوپای تجاری بود و به زیان مردم - اهل بند و بست و توافق بوده است. اتفاقی که افتاد [این بود که] کلیسا مجوز تسخیر سرزمین‌های کشف شده به دست اسپانیا و پرتغال را صادر کرد، در ازای این که مردمان سرزمین‌های تسخیر شده مسیحی شوند. آنها هم پذیرفتند - آنها می‌خواستند مساله‌شان حل شود و کلیسا هم می‌خواست مساله‌ی خودش

۱. سال فتح قسطنطنیه

۲. پاپ الکساندر ششم، Alexander VI. او از ۱۴۹۲ تا ۱۵۰۳ میلادی پاپ بود.

را حل کند. این اتفاق در ۱۴۹۴-۱۴۹۳ صورت گرفت. «ویل دورانت» تصریح می‌کند که برخی از ارباب کلیسا در سیر و سازماندهی برده‌داری درگیر بودند. نکته این است که کلیسا در مراحل مختلف تحول غرب در دوران جدید نقش خود را ایفا کرده است. در دوران قدیم که هم‌پوند با فئودال‌ها بود، در دوران جدید هم با بورژوازی پیوند خورد و شریک و همساز بورژوازی شد، هم در غارت طلا و نقره و هم در غارت منابع انسانی که در شکل برده‌داری بود. «هگل» در ۱۷۹۶ مضمون زیبایی را بیان می‌کند؛ درست است که مسیحیان آغازین پایبند به اصل برابری بودند و برده، برادر مالک خود به‌شمار می‌آمد، ولی تنها یک مرد ساده‌لوح در آغاز این امید را داشت که سخن‌پردازی‌های اسقف‌ها و دیگر رهبران کلیسا درباره‌ی اصل فروتنی و نداشتن برتری فردی بر فرد دیگر، از میزانی از حقیقت برخوردار باشد. دیری نمی‌پایید که مرد ساده‌لوح در چهره پُر خند یا تحقیرآمیز متولیان کلیسا می‌خواند که آن سخنان زیبا تنها در جهان ملکوت مصداق واقعی خواهد داشت، نه در جهان واقعیت. [ارباب کلیسا]، هم در پروسه‌ی انباشت طلا و نقره و هم تجمع برده مشارکت کردند. ظرف مدت بسیار کوتاهی، ۹ هزار ناوگان اروپایی کار انتقال برده را از آفریقا و آمریکای جنوبی به اروپا سازماندهی کردند. جمله‌ی قشنگی را از «آلفرد مارشال» که از شاهدان دوره است نقل می‌کنند، «کمتر نقره و شکری به اروپا می‌رسید که لکه‌ی خون در آن مشاهده نشود». یعنی استارت توسعه، استارت خونینی بود. بخشی [از

۱. ویلیام جیمز دورانت. William Durant. (۱۹۸۱-۱۸۵۵). فلسفه‌دان، تاریخ‌نگار و فیلسوف آمریکایی. مهم‌ترین اثر او تاریخ تمدن، مجموعه کتابی ۱۱ جلدی است که با همکاری آریل دورانت، همسرش نوشته است. از دیگر آثار شناخته‌شده‌ی او در ایران به تاریخ فلسفه و لذات فلسفه می‌توان اشاره کرد.

۲. آلفرد مارشال. Alfred Marshall. (۱۹۲۴-۱۸۴۲). اقتصاددان انگلیسی و بنیانگذار اولین دانشکده‌ی علوم اقتصادی. او که مبدع نظریه‌ی عرضه و تقاضا است، در کتاب مهم خود، اصول اقتصاد، به تشریح مبانی علم اقتصاد و اقتصاد خرد پرداخته است.

توسعه] محصول تلاش و مرارت خودشان بود اما بخشی هم محصول خونبار کردن سرزمین‌های کشف‌شده، قاره‌ی آفریقا و قاره‌ی تازه کشف‌شده‌ی آمریکا بود. این اتفاقات که افتاد، آفریقا کاملاً تسخیر شد. باز جمله‌ی زیبایی است که آفریقایی‌ها عنوان می‌کردند، در آغاز ما سرزمینی داشتیم و شما کتاب مقدس، اکنون (اکنونی که ابتدای قرن ۱۹ هست که بچثمان دارد به آن می‌رسد) ما کتاب مقدس داریم و شما سرزمین ما را!

تجارت گسترده شد، دست نامرئی آدام اسمیت بالا آمد. دست نامرئی آدام اسمیت تصریح می‌کرد که دولت نباید مداخله‌گر باشد. عرضه و تقاضا با هم پیوند می‌خورند و نقطه‌ی تلاقی عرضه و تقاضا، قیمت‌های کالا و خدمات را تعیین می‌کند و نیازی به مداخله‌ی دولت نیست. دست نامرئی، تئوری‌ای شد.

اشاره کردیم که مزیت نسبی «ریکاردو» هم مجوز صادر می‌کرد و توصیه می‌کرد که هر کشوری بر اساس مزیتش تولید کند و نهایتاً تقسیم‌کاری صورت گرفت. جهان بر اساس مزیت‌ها و خصلت‌های اقلیمی تقسیم شد. در سال ۱۸۶۶ بعد از این که همه‌ی این اتفاقات افتاد، نظریه آمد، ایده رویش سوار شد، سازمانده‌ی صورت گرفت، برده‌ها منتقل شدند، طلا و نقره دست به دست گشت، اول به دست پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها رسید، بعد به دست اربابان جدید بورژوازی، انگلیس، فرانسه، بلژیک، هلند، آلمان و ایتالیا رسید. در این نقطه که معروف بود در میانه‌ی قرن ۱۹ انگلیس کارگاه جهان است و بزرگترین کارفرمای جهان، «استانلی جونز»، از اقتصاددانان کلاسیک انگلیس، جهان را این‌طور توصیف می‌کند، «اتباع مختلف عالم به طیب خاطر خراج‌گذار مایند. دشت‌های آمریکای شمالی و روسیه، مزارع غله ماست،

۱. ویلیام استانلی جونز. William Stanley Jevons. (۱۸۸۲-۱۸۳۵). اقتصاددان انگلیسی. نظریه‌ی مطلوبیت نهایی و مطلوبیت کل و نظریه‌ی قیمت‌های نسبی او در علم اقتصاد از شهرت برخوردار است.

شیکاگو و اودسا انبارهای غله ما، کانادا و بالتیک بیشه‌های ماست، در استرالیا گوسفندهای ما می‌چرند و در آمریکای جنوبی گله‌های گاوان ما. از پرو نقره و از کالیفرنیا و استرالیا، طلا به سوی لندن سرازیر می‌شود. چینی‌ها برای ما جای می‌کارند و قهوه، شکر و ادویه مورد نیاز ما از کشتزارهای هند شرقی می‌آید. مدیترانه باغ میوه ما، مزارع پنبه که سابق بر این، صفحات جنوبی ایالات متحده را فراگرفته بود، اکنون همه جا و در بسیاری از نواحی کوهی ارض پراکنده گردیده است.» این پاراگراف به‌طور کامل نمای تقسیم کار جهان را در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم ترسیم می‌کند. جهان بر اساس مزیت نسبی هر کشور در تولید مواد خام و تولید محصولات کشاورزی تقسیم شد.

سازماندهی تسخیر

پس [درباره‌ی] روش و سازماندهی تسخیر صحبت کردیم. موج اول و موج دوم، موج اول پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها بودند و موج دوم اروپایی‌های نونفس. دستاورد امواج هم پمپ طلا و نقره بود، انباشت مواد خام، برده و بازار. تقسیم‌کار هم صورت گرفت.

تقسیم کار در داخل

یک نکته، تقسیم کار در داخل خودشان است. در داخل خودشان بخشی کارکن و پرولتر شدند که روزی ۱۷-۱۶ ساعت کار می‌کردند. هم عدد و رقم هست که از حوصله بحث خارج است و هم مضمون‌پردازی؛ مضمون‌پردازی‌هایی که در ذهن هست یکی داستان *بینویان* «ویکتور هوگو» است که شرایط نو در فرانسه را ترسیم می‌کند. اما سه اثر هم مربوط به «چارلز دیکنز» است که انگلیس را ترسیم می‌کند؛ *روزگار سخت*، *خانه کوچک* و *دوریت حیران*. این کتابها ترجمه شده و در دسترس است و فضای غارت و سرمایه‌داری آن دوره‌ی انگلیس را ترسیم می‌کند.

مولودهای دورانی

این دوره طبیعتاً مولودهایی داشت؛

اطفال غول‌شده

مولود اول، اطفال غول‌شده بودند. شرکت‌های کوچکی که در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم در سیر خودشان و از ادغام‌هایی که میان شرکت‌های کوچک و متوسط صورت گرفت، تبدیل به غول شدند. وجه دیگر تقسیم کار این بود که [از نظر] جغرافیایی و [از نظر] حرفه‌ی صنعتی، جهان بین اطفال غول‌شده تقسیم شد. اطفال غول‌شده به این مفهوم است که مثلاً شرکت‌های کوچکی چون لویدز^۱ که الان [یکی از] بزرگترین شرکت‌های بیمه‌ی جهان است [ایجاد شدند]. در دوران مرکاتیلیستی، لویدز در کنار ساحل، قهوه‌خانه‌ای تاسیس کرد و زمانی که منسوجات از اروپا به آن سوی آب‌ها می‌رفت، آنها را بیمه می‌کرد. بیمه پدیده‌ی نوین دوران سرمایه‌داری جدید بود. لویدز در سیر خودش تبدیل به این لویدز [امروزی] شد یا دایملر^۲ که با بنز آلمان ادغام شده است و در حدود یک قرن اخیر یک شرکت واحد را تشکیل داده‌اند، کالسکه اسبی تولید می‌کرد و در سیر خودش به تولیدکننده‌ی بنز تبدیل شد. اطفال غول‌شده منظور اینها هستند.

سرمایه‌ی وحشی

وجه دیگر سرمایه‌ی وحشی بود، سرمایه‌ای که می‌خواست از مرزهای اروپا بیرون بزند و آن را تسخیر کند. در نیمه‌ی قرن‌ی که ما روی نوک پیکانش ایستاده‌ایم و می‌خواهیم بحث ایران را روی آن سوار کنیم، ۲۵

۱. Lioid's قدیمی‌ترین شرکت بیمه‌ی جهان که در سال ۱۶۸۸ توسط ادوارد لویز در لندن پایه‌گذاری شد.

۲. Daimler یک شرکت خودروسازی آلمانی که به عنوان یکی از بزرگترین و ثروتمندترین خودروسازان جهان شناخته می‌شود.

درصد از سرمایه‌ی سرمایه‌داران انگلیس، بیرون از کشورشان بود و حدود ۲۰ درصد از سرمایه‌ی بورژوازی فرانسه هم به بیرون از خودش منتشر شده بود.

امتیازات بی‌پایان

وجه دیگر امتیازات بی‌پایانی بود که در بحث ایران و کشورهای دیگر آن را باز می‌کنیم.

بازارهای واحد

بازارها واحد شدند، یعنی وقتی تولید انبوه شد و از قلب اروپا بیرون زد، الگوی مصرف را به‌طور نسبی (نه مثل الان) واحد کرد.

کشت‌های اختصاصی

وجه دیگر اتفاقی بود که در کشورهای شرق افتاد؛ در کشورهای شرق، کشت‌های سنتی ملی مورد نیاز اقتصاد خودبسنده کنار رفتند و اختصاصی و [متناسب با] محصولات مورد نیاز صنایع نوپا و رو به گسترش غرب شدند. کشت‌ها کاملاً به نفع صنایع نوپای غرب، میل و سمت صادراتی پیدا کردند.

بازارهای ملی فروپاشیده

نهایتاً بازارهای ملی هم فروپاشیدند. در نیمه دوم قرن نوزدهم، بازار ملی در کشورهای مثل ایران یا هند که صاحب بازار ملی بودند، دیگر تقریباً وجود خارجی نداشت.

این سو چه خبر؟

از آن سوی [جهان] می‌گذریم و به این سو می‌آییم. این سو چهار قطب داشت؛ عثمانی، مصر، هند و ایران. فقط روی ایران می‌ایستیم و بقیه را تنها تیک می‌زنیم. این دوران مقارن است با دوران فروپاشی عثمانی، زوال هند، رفتن مصر به محاق و چادرنشینی ایران؛ [دورانی] که چادر ایل بزرگ قاجار بر کل ایران زده شد که خدمتتان توضیح خواهیم داد؛

فروپاشی عثمانی

عثمانی پهناورترین کشور تاریخ آن دوران بود و می‌توان گفت پهناورترین کشور تاریخ. از مجارستان تا بالکان، از بالکان تا جنوب روسیه و از الجزایر تا خلیج فارس را در بر می‌گرفت. یعنی وسعت سرزمین‌هایش بی‌مانند بود و دیگر تکرار نشد. ترکان مسلمان، طبقه‌ی حاکم بودند و ضمن این‌که مذاهب دیگر آزاد بود، [افراد] غیرترک محسوب [نمی‌شدند] اعتقاد نسبی و تحرک کار و سرمایه وجود داشت اما نظام -چه نظام دیوانی و دولتی و چه نظام نظامی و جنگاور- اختصاصاً به مسلمان‌ها معطوف بود و در آن چهارچوب غیرمسلم، رَمه خوانده می‌شدند.

عثمانی به دلیل سیری که طی کرد، از ۱۶۹۹ با جدایی مجارستان، سیر تجزیه‌اش شروع شد. بعد اتریش و روسیه از آن تکه‌برداری کردند و قبل از جنگ جهانی اول هم مناطق عرب‌زبان از آن جدا شدند. نهایتاً «سلطان عبدالحمید» که آخرین سلطان عثمانی بود، سقوط کرد و در سال ۱۹۲۳، ترکیه جانشین عثمانی شد.

عثمانی یک‌بار [پیش از فروپاشی] در دوره‌ی بیست‌ساله ۱۸۵۶ تا ۱۸۷۶

استارت اصلاحات را زد.^۱ اصلاح‌طلبان که بخشی تیپ‌های فکری بودند و بخشی تیپ‌های نظری و اقتصادی، دست به دست هم دادند و یک موج اصلاحات را در عثمانی به راه انداختند به این امید که عثمانی اصلاح‌شده بتواند همپای بقیه‌ی کشورهای اروپاییِ نونفس یک زیست بین‌المللی و پایدار داشته باشد. [در این دوران] اصلاحات مالی-اقتصادی و اصلاحات اجتماعی-فرهنگی صورت گرفت. مطبوعات و نهضت ترجمه به راه افتاد. این نهضت ترجمه آثار «مونتسکیو»، «کانت»، «ولتر» و سایر صاحب‌نظران اروپا را ترجمه کرد و در اختیار افکار عمومی قرار داد. عثمانی در نمایشگاه بزرگ ۱۸۷۶ پاریس شرکت کرد و غرفه‌ای داشت. «سلطان عبدالعزیز» که آن زمان بر عثمانی سلطنت می‌کرد، در آنجا حضور پیدا کرد. اما دوران اصلاحات ۲۰ سال بیشتر طول نکشید و با همدستی ارتجاع مذهبی و ارتجاع سرکوبگر درون حاکمیت عثمانی، سرکوب شد و نتوانست مستقر شود. «سلطان عبدالحمید» که اصلاحات عثمانی را سرکوب کرد، به‌غایت ارتجاعی و مرعوب بود. به هر حال در اروپا اتفاقاتی افتاده بود. در اواخر دوران سلطنت عبدالحمید یک دینام برق که با ادبیات آن روز «دینامو» گفته می‌شد، به گمرک عثمانی وارد شد. دینام آن زمان چند صد دور گردش برق را تسریع می‌کرد و در اروپا به آن «رولوسیانت» می‌گفتند که از آن واژه‌ی انقلاب هم متبادر می‌شد. سلطان عبدالحمید تصور می‌کرد از آن دستگاه انقلاب ساطع خواهد شد و نگذاشت که آن دستگاه از گمرک ترخیص شود. یعنی تا این حد مرعوب و ارتجاعی بود. یا تصور می‌کرد که فرمول‌های شیمیایی رمزهایی هستند که قدرت‌های اروپایی برای فروپاشیدن عثمانی داده‌اند. او از آن طرف دینامیسم و تهاجم غرب را می‌دید و از این طرف فروکاهنده‌ی درون خود را، پس تصور

۱. دوره‌ی تنظیمات عثمانی بر اساس دایره‌المعارف بریتانیکا جلد ۲۸ ص ۹۳۰ از سال ۱۸۳۹ تا سال ۱۸۷۶ است.

2. Revolution

می‌کرد که همه‌ی این ابزار و تکنولوژی نو برای فروپاشی عثمانی آمده است. عثمانی در سال ۱۸۷۶ بلغارها را و بعداً هم ارامنه^۱ را سرکوب خونین کرد که سرکوب خونین ارامنه بسیار مشهور است. به هر حال [هرچند] تلاش زیادی شد که فروپاشی صورت نگیرد، فروپاشی صورت گرفت.

محاق مصر

مصر در آن دوره برخلاف دوره‌های قبل که محور ریاضیات جدید عالم، محور برخی سازماندهی‌های اقتصادی عالم بود و کشوری بود که سابقه‌ی دیرینه‌ی تمدنی داشت، در این دوران تقریباً مشابه عثمانی [عمل می‌کرد]. آنجا سلاطین ترک بودند و اینجا خدیوهای مصری که به شدت شیفته‌ی غرب بودند و راه را به‌خصوص برای انگلیس باز کردند. از سال ۱۸۶۹ که کانال سوئز افتتاح شد، مصر مورد طمع تاریخی فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها قرار گرفت و این دو در مصر نفوذ کردند. در آن زمان «توفیق» خدیو مصر بود که به او «کودک غرب شیفته» می‌گفتند یعنی رویاهای کودکانه‌اش در غرب سیر می‌کرد. از سال ۱۸۷۹ با مساعی توفیق، مصر تحت‌الحمایه انگلیس قرار گرفت.^۲

الازهر، حوزه‌ی مصر تا قبل از این منبع تفکر -هم تفکر اجتماعی و هم تفکر اسلامی و مذهبی- بود. «شیخ محمد عبده»^۳ که مدتی در الازهر تحصیل

۱. تاریخ رسمی کشتار یا نسل‌کشی ارامنه توسط حکومت عثمانی ۲۴ آوریل ۱۹۱۵ است.

۲. حمله‌ی انگلیس به مصر از ۱۸۷۹ میلادی شروع شد و تا سپتامبر ۱۸۸۲ ادامه یافت و در این سال قاهره اشغال شد و مصر تحت‌الحمایه شد.

۳. شیخ محمد عبده (۱۹۰۵-۱۸۱۱). فقیه، حقوق‌دان و مصلح مصری. دانش‌آموخته‌ی جامع الازهر و از شاگردان سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود که خود شاگردان بسیاری همچون «رشید رضا»، «طه حسین»، «سعد زغلول» و «مصطفی عبدالرازق» را تربیت کرد. عبده که عضو حزب وطنی مصر بود آثاری چون رساله‌ی توحید، تفسیر المنار، شرح نهج البلاغه، اسلام و نصرانیت در علم و شهر، اصلاح محاکم شرعیه و... را برجا گذاشت و از سال ۱۳۰۱ ه.ق. در پاریس درانتشار روزنامه‌ی عروه الوثقی با سیدجمال همکاری کرد. او در سال ۱۸۹۹ به مصر برگشت و در مقام مفتی اصلاحاتی در الازهر انجام داد.

و تدریس می‌کرد، در کتاب *اندیشه‌ی سیاسی عرب* که «مرحوم عنایت» ترجمه‌اش کرده، شرایط به‌غایت ارتجاعی حوزه‌ی الازهر را در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم ترسیم می‌کند. نقل می‌کند که طلاب حق نداشتند آب از لوله بخورند چون آب لوله مکروه بود. حق نداشتند پوتین بپوشند چون پوتین حرام بود و خواندن علوم نو مثل فیزیک، شیمی و ریاضیات جدید هم حرام بود. مصر هم این سیر انحطاط را طی کرد.

شرق؛ امراض مشترک

نهایتا کشورهای بزرگ شرق به امراض مشترکی دچار شدند؛ فکر تعطیل شده بود، مذهب آن جهانی بود و به این دنیا کاری نداشت. مجموعا حاکمیت‌ها و جامعه‌ی بزرگ شرق به زمان چسب خورده بودند. اقتصاد بر خلاف اقتصاد جدید اروپا، اقتصاد خودبسند و قانعی بود. اقتصاد جدید اروپا اصلا قناعت نداشت و مرتب می‌خواست از خودش بیرون بزند و دنبال سیطره و توسعه بود اما اقتصاد شرق، اقتصاد کوچک و خودبسند و خودگردانی بود. [در شرق] طبقات مهاردار اجتماعی فساد داشتند، تشکیلات بسیار ناکارآمد بود و اضمحلال نظام سیاسی و قدرت نظامی هم که ادامه پیدا کرد، نهایتا از شرق در مقابل غرب چیز ویژه‌ای باقی نماند.

هند نمونه

یک مکث کوتاه می‌کنیم و به یک رابطه‌ی تاریخی دقت می‌کنیم. هند نمونه است. هند سمبل رابطه‌ای است که در آن زمان می‌توانست بین غرب مهاجم و شرق پذیرا منعقد شود. به قول گُستی‌گیرها، هند در چهار مرحله بدل خورد و با تختِ پشت به وسط تشکِ تاریخ چسبید؛ فن اول نفوذ، فن دوم تسخیر و فن سوم خلع بود. فن چهارم هم پل شکنی بود که گل و گردن [هند] روی زمین خوابید و ولو شد.

در قرن ۱۷ کمپانی هند شرقی به هند وارد شد. مسالمت‌آمیز هم وارد شد،

با شمشیر وارد نشد، با کتاب وارد شد. بعد از این که گسترش پیدا کرد، عوارض داخلی وضع کرد. برای جریان متحرک کالای هند در درون هند موانع متعددی ایجاد کردند. در سیر خودشان کاریست فنون جدید در هند را ممنوع کردند تا نهایتاً بعد از صد و چند سال در ۱۸۰۷ قوای نظامی انگلیس وارد شد و سلطه درازمدتی که تا سال ۱۹۴۷ به طول انجامید بر هند برقرار شد. به طوری که ۶۸ هزار انگلیسی بر ۳۲۰ میلیون هندی تفوق پیدا کردند.

می توان گفت در قرن ۱۹ صنایع قدیمی هند مثل صنعت کشتی سازی، فلزکاری، شیشه سازی و کاغذسازی که صنایع پایداری بودند، از بین رفت و هند هم مشمول کشت اختصاصی شد. با توجه به شرایط اقلیمی در تقسیم کار به هند پنبه را واگذار کردند. از یکی از مقامات انگلیس جمله ای تاریخی وجود دارد که این جمله بازگوکننده ی وضعیت هند بعد از دوران سیطره است. تصریح می کند، در تاریخ کار و بازرگانی چنین تیره روزی و بدبختی ای نظیر ندارد. دشت های هند از استخوان بافندگان پنبه سفید شده اند. «نهر و»^۱ در کتاب سه جلدی تاریخ جهان تصریح می کند که محصولات صنایع بافندگی هند حتی در دوران رونق صنایع بافندگی در منچستر که کارگاه جهان خوانده می شد، بسیار مرفقی تر از محصولات صنایع ماشینی جدید انگلیس بودند متنها یک عوارض ۸۰ درصدی برای صادرات این اقلام بسته شد که جان صنایع قدیمی هند را گرفت. از ۱۸۱۵ تا ۱۸۵۰ دمپینگ^۲ کالاهای انگلیسی در بازار هند را شاهد بودیم. این دمپینگ دو ویژگی دارد، یکی این که کالا در سطح

۱. جواهر لعل نهرو (۱۹۶۴-۱۸۸۹). از رهبران جنبش استقلال هند که پس از استقلال هند در سال ۱۹۴۷ به عنوان اولین نخست وزیر این کشور انتخاب شد. وی که لقب «پاندیت» یعنی معلم را داشت، به همراه سوکارنو، مارشال تیتو و عبدالناصر از پایه گذاران جنبش عدم تعهد نیز بود. کتاب سه جلدی نگاهی به تاریخ جهان که در زمان زندان نهرو در قالب نامه هایی به دخترش نوشته شده، در ایران توسط «محمود تفصلی» به فارسی ترجمه شده است.

۲. صادرات یک کالا با قیمت کمتر از هزینه های تمام شده یا به عبارتی دیگر فروش کالا در خارج به قیمتی کمتر از قیمت داخلی.

انبوه پخش می‌شود و دیگر این که با یک قیمت غیرقابل رقابت در بازار می‌ریزد. نهایتاً در جنگ جهانی اول، جان هند دیگر کامل گرفته شد و در هم‌آوردی که اشاره شد پشت هند کاملاً به تشک تاریخ چسبید. در جنگ اول جهانی به رغم این که هند اعلام بی طرفی کرده بود، یک میلیون و ۳۰۰ هزار سرباز هندی در جنگ به کار گرفته شدند، هند نیم میلیارد دلار به قیمت ثابت آن زمان (۱۹۱۴) به جنگ کمک نقدی و ۲۲۵۰ میلیون دلار هم کمک جنسی کرد. نهایتاً هند از عرصه خارج شد.

دیالکتیک رابطه‌ی تاریخی

بینیم که دیالکتیک رابطه‌ی تاریخی چه بود. دیالکتیک در یک فرمولِ دووجه قابل تعقیب است؛ پیشرفت دست‌نیافتنی و سیرِ فرادستی و پسرفتِ شتابان و سیرِ فرودستی. سعی می‌کنیم این رابطه را بازکنیم؛

آن سوی رابطه

یک وجه رابطه‌ی دیالکتیک تاریخی، آن سوی رابطه بود که می‌شود پنج تیر برای آن تعریف کرد؛

ایدئولوژی تاریخی

وجه اول ایدئولوژی تاریخی‌ای که غرب حاملش بود و با اتکا به آن جهان را فتح کرد، تقدس سرمایه بود. سرمایه کاملاً مقدس شده بود، هر امری برای تُرکتازی سرمایه‌ی مهارناپذیر مباح بود. وزیر داخله‌ی انگلیس در ۱۹۳۰ شرایط ابتدای قرن ۱۹ را این‌طور ترسیم می‌کند: ما هندوستان را در قبضه‌ی تصرف و اقتدار درآوردیم تا کالای انگلیسی را در آنجا به فروش برسانیم و بنابراین با شمشیر و سرنیزه در آن سرزمین فرمانفرمایی خواهیم کرد. یعنی نیروی نظامی، لجستیک سرمایه‌ی مقدس [شده بود].

[وجه دیگر] رسالت دورانی بود. به این معنا که امپریالیست‌های آن زمان خودشان را جهادگر می‌دانستند و با همین ادبیاتی که گاهی در کشور خودمان

شاهد آن هستیم، [می‌گفتند] رسالت تاریخی ما این هست که أم‌القرای عالم شویم و جهان و مردمان را آزاد کنیم. آن موقع هم چنین ایدئولوژی‌ای را حمل می‌کردند. شعری بسیار تاریخی توسط یک شاعر نژادپرست انگلیسی سرود شده که خطاب به وطنش است، خطاب به نسل انگلیسی تصریح می‌کند «باری را که سفیدپوست باید به دوش گیرد، برگیر، گُلان سرسبد خود را بیرون فرست، فرزندان خود را جلای وطن ده تا حقایق اُسرای تو را برآورند و زیر یوغ سنگینی و خدمت، مردمی پُرجوش و وحشی کمر بسته دارند.» یعنی اقوام پرشوری که تازه به بند آورده‌ای، نیمی ابلیسند و نیمی دیگر کودک!

عناصری از ایدئولوژی تاریخی که شاهدش بودیم و لمسش کردیم، در آن دوران این سه عنصر را داشت؛ تقدس سرمایه، رسالت دورانی و انسان مدرج. جمله‌ای تاریخی از یک مقام انگلیسی ایدئولوژی‌شان را خوب بیان می‌کند، به یک صاحب‌منصب انگلیسی در هندوستان نگاه کنید، سپس یک نفر هندی را -خواه رعیت، خواه ارباب، خواه شاعر و خواه فیلسوف- به نظر آورید. در یک نظر تصدیق خواهید کرد که طبیعت اولی را برای حکمرانی و فرمانفرمایی آفریده و دومی را محکوم به فرمانبرداری کرده است. این ایدئولوژی تاریخی بود که یک وجهش قداست سرمایه بود، یک وجهش رسالت دورانی ایدئولوژیک بود و یک وجهش هم تقسیم جامعه‌ی انسانی کل به انسان دست‌اول و انسان دست‌دوم بود.

کارفرمای جهانی

وجه دیگر آن سوی رابطه این بود که غرب به محوریت انگلیس، کارفرمای جهان شد. یعنی مدیریت جهان با آنها بود، کارفرمایی جهان را به عهده گرفتند و در کنارش میدان ایده، طراحی و سازماندهی هم با آنها بود. با این مضامین و عناصر و بر اساس تئوری مزیت نسبی توانستند جهان را تقسیم کنند.

فراوری-صنعتگری

نهایتاً غرب کارِ فراوری و صنعتگری را برعهده گرفت. بنا بود آنها

ایده پرداز، فرآورنده و صنعتگر باشند. یعنی این همه ماده‌ی خام و این همه طلا و نقره مکیده شد و پمپ شد به آن سو که فرآوری مواد خام با غرب باشد و با انباشت طلا و نقره‌ی مکیده شده هم بتوانند صنایع نوپاشان را سامان بدهند. عدد و رقم‌هایی که در دست هست حاکی از این است که از سال ۱۸۱۰ تا ۱۸۷۰ (دوران بحث ما) محصولات پنبه‌ای انگلیس صد در صد اضافه می‌شود. اگر در ۱۸۰۱ در انگلستان سهم صنعت ۲۳ درصد است، در ۱۸۴۱ به ۳۴ درصد و در ۱۹۰۱ به ۴۰ درصد می‌رسد. یعنی در فاصله‌ای صد ساله سهم صنعت در تولید ملی انگلیس یک جهش دو برابر دارد.

سرمایه‌ی منتشر

اشاره شد که در ابتدای قرن نوزده، ۲۵ درصد سرمایه‌ی بورژوازی انگلیس و ۲۰ درصد سرمایه‌ی بورژوازی فرانسه بیرون از خودش است. این دوران به «دوران امپریالیسم» موسوم است. «هابسون»، سوسیالیست انگلیسی در سال ۱۹۰۳ برای اولین بار واژه‌ی امپریالیسم را به کار برد. واژه‌ی امپریالیسم حدود ۱۲-۱۰ سال بعد توسط «لنین» تئوریزه شد. اگر او یک تکه گفت، لنین بسطش داد و در [کتاب] «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری آن را تبدیل به یک پاراگراف تئوریک کرد. او در دل تعریفش عناصر مختلفی را تعریف می‌کند که از حوصله بحث ما خارج است. کتابی هست به اسم *درام آسیایی* این کتاب را «گونار میردال» نوشته است.

-
۱. جان هابسون. John.A.Hobson. (۱۹۴۰-۱۸۵۸). اقتصاددان انگلیسی که نخستین انتقاد منظم از امپریالیسم جدید را در سال ۱۹۰۲ در کتاب خود به نام امپریالیسم مطرح کرد.
 ۲. گونار میردال. Gunnar Myrdal. (۱۹۸۷-۱۸۹۸). اقتصاددان نهادگرای سوئدی و دبیر کمیسیون اقتصادی سازمان ملل که در سال ۱۹۷۴ موفق به دریافت نوبل اقتصاد شد. او در کتاب سه جلدی *درام آسیایی* (۱۹۶۸) به انتقاد شدید سیاستهای اقتصادی و اجتماعی کشورهای آسیایی می‌پردازد. این کتاب در سال ۱۳۶۶ با ترجمه‌ی «منوچهر امیری» توسط انتشارات امیرکبیر چاپ شد.

میردال اقتصاددانی است با تلورانس^۱ و مایه‌ی فکری چپ. این کتاب که در دهه‌ی هفتاد در ایران ترجمه شد، نشان می‌دهد که در ذیل *درام آسیایی* چه اتفاقی در رابطه‌ی تاریخی غرب مهاجم با شرق پذیرا صورت گرفت.

این سوی رابطه

مزدوری فراگیر

اما این سوی رابطه، اگر آنها کارفرمای جهان بودند، شرقی‌ها تبدیل به یک توده‌ی مزدور شدند و مزدوری فراگیر در این سو گسترش پیدا کرد.

کارپذیر جهانی

آنها کارفرمای جهان بودند، این سو کارپذیر جهان شد.

میدان انرژی مکانیکی

آن سو میدان ایده و طراحی و سازماندهی بود، این سو فقط میدان انرژی مکانیکی بود. نیروی کار کم‌مهارت ارزانی وجود داشت که یا در کشور خودشان و یا به صورت برده‌های منتقل شده، باید به کار گرفته می‌شد.

فرآوری ما قبل صنعتگری

اگر غربی‌ها فرآورنده و صنعتگر بودند، وظیفه‌ای که به عهده‌ی این طرف سپرده شد این بود که ماقبل فرآوری و صنعتگری تلاش کنند. یعنی ماده‌ی خام تهیه می‌کردند، چه به صورت معدنی، چه به صورت کشاورزی، و فرآوری با آن سوی جهان بود.

میزبانی سرمایه

اگر غرب منتشرکننده‌ی سرمایه بود، این طرف میزبان سرمایه شد. این دیالکتیک تاریخی‌ای بود که در یک فرمول ده‌عنصره-پنج‌عنصره این سو و پنج عنصر سوی دیگر-رقم خورد و نقش بست.

شرایط داخلی

حالا به شرایط داخلی ایران ما می‌آییم. تا اینجا فضای بین‌المللی بود، الان وارد پیچ دوم شدیم. در شرایط داخلی سعی می‌کنیم عرصه‌شناسی کنیم؛ عرصه‌ی سیاسی، عرصه‌ی اجتماعی و عرصه‌ی اقتصادی. در برش‌های [تاریخی] مثل مشروطه هم که عرصه‌ی فکر و اندیشه دارد، در حد توان باز خواهیم کرد.

عرصه‌ی سیاسی

عرصه‌ی سیاسی را در سه حوزه می‌توان ترسیم کرد؛ حوزه‌ی ساختار، حوزه‌ی موقعیت و حوزه‌ی میدان سیاسی.

ساختار سیاسی

پس‌زمینه‌ی خونین

وجه اول ساختار [سیاسی]، پس‌زمینه‌ی خونین است. دورانی که ما از آن صحبت می‌کنیم، دوران اقتدار قاجار است. قبل از آن ایران دوره به دوره توسط اقوام مختلف تحت سیطره قرار گرفت. بعد از مرگ «تیمور»، ترکمانان قراقویونلو آمدند، بعد ترکمانان آق‌قویونلو آمدند، وسط این‌ها «صفویان» آمدند و بعد باز نظام ایلی ادامه پیدا کرد. «نادر» از طایفه‌ی افشار آمد، بعد «کریم‌خان» از ایلی زند قدرت را به دست گرفت و بعد از زندیه، «آغامحمدخان» از ایلی قاجار آمد. همه‌ی اتفاقات با تصفیه‌های خونین رقم خورد و هیچ‌کدام مسالمت‌آمیز نبود. ایلی از پی ایلی دیگر با شمشیر و سرنیزه و با رنگ سرخ حاکمیت را به دست گرفت.

حاکمیت ایلیاتی

وجه دیگر، حاکمیت ایلیاتی است. در دوران قاجار قبل از این که رابطه‌ی آن‌چنانی با غرب مهاجم پیوند بخورد، بر خلاف اروپا که [که در آن] اتفاقات

ویژه‌ای افتاده و فکری رشد کرده و پس پیشانی‌ها غوغا و عروسی است، اینجا حاکمیت ایلیاتی برقرار است. [نام] «خانم لمپتون» برای دوستانی که مسائل کشاورزی یا مسائل اجتماعی-سیاسی کار کرده‌اند، نام آشنایی است؛ یک خانم انگلیسی است که به‌طور جدی و ریز روی ایران به‌خصوص روی ایلات ایران و روحیه‌ی ایلاتی کار کرده‌است. ایشان مکتوبی دارد به نام تاریخ ایلات ایران که در کتابی از کتاب‌های ویژه‌ی آگاه در دهه‌ی ۶۰ چاپ شد. ایشان یک تحلیل روانکاوانه روی حاکمیت ایلیاتی قاجارها دارد که زیبا بیان می‌کند: «سلسله‌ی حاکم (یعنی قاجارها) هرگز سرشت ایلیاتی خود را از دست نداد.» «ویلیام اوزلی» (که هم‌عصر فتحعلی‌شاه قاجار بوده است) [نیز] نوشته است «فتحعلی‌شاه» مانند دیگر اعضای خاندان قاجار، زندگی‌گردنده را بر زندگی ساکن و ده را به شهر و چادر را به قصر ترجیح می‌داد. جمله‌ی بعدی زیباتر است؛ ناصرالدین‌شاه طبق نظر «دکتر فوریه‌آ» پزشک فرانسوی او، در اندرون خود صحرانشین بود. جای دیگری خانم لمپتون این عبارت را

۱. آن کاترین لمپتون. Ann Katherine Lambton (۲۰۰۸-۱۹۱۲). ایران‌شناس برجسته‌ی انگلیسی و وابسته‌ی مطبوعاتی سفارت بریتانیا در ایران. برخی منابع نقش او در تحولات سیاسی قرن ۲۰ تهران را پررنگ می‌دانند و از او به عنوان جاسوس یاد می‌کنند. کتاب‌هایی چون مالک و زارع در ایران، ایران در دوره‌ی قاجار، اصلاحات ارضی و تاریخ ایلات ایران از او به جامانده است. تاریخ ایلات ایران را «علی تیریزی ترجمه کرده و نشر آگاه آن را در سال ۱۳۶۲ منتشر کرده است.

۲. ویلیام اوزلی. William Ouseley (۱۸۴۲-۱۷۶۷). ایران‌شناس انگلیسی. از او ترجمه، فهرست‌نویسی و تصحیح‌های متعددی بر روی نسخه قدیمی به زبان فارسی و انگلیسی موجود است. ترجمه بختیارنامه و هزاریک شب به انگلیسی از جمله کارهای او است.

۳. کتاب سه سال در دربار ایران اثر دکتر ژرار (ژوانس) فوریه، حاوی خاطرات و مشاهدات وی از دربار ناصرالدین‌شاه و ایران از سال ۱۳۰۶ تا سال ۱۳۰۹ ه.ق است و یکی از بهترین منابع درباره‌ی اوضاع ایران در دوران ناصری محسوب می‌شود. این کتاب به توصیف دربار ایران، شهرهای ایران و همچنین قرارداد رژی می‌پردازد. این کتاب را «عباس اقبال آشتیانی» ترجمه کرده است. چاپ دوم این کتاب در سال ۱۳۶۲ توسط انتشارات دنیای کتاب صورت گرفته است.

به کار می‌برد که «ناصرالدین‌شاه در درون خود چادر نشین بود.» درست است که پنجاه سال، حکومت کرد و یک نظام حداقلی شهری و یک نظام حداکثری و گسترده‌ی روستایی تحت اختیار و تملک و حاکمیتش بود، اما بالاخره در درون خودش چادر نشین بود. این یک مقایسه‌ی تاریخی بود بین اتفاقاتی که آن سو صورت گرفت با اتفاقاتی که این طرف صورت گرفت.

وجه ایدئولوژیک حاکمیت

وجه بعدی ساختار سیاسی، وجه ایدئولوژیک حاکمیت بود. حاکمیت بنا به علل مختلف مقدس بود. مهمترین علتش را آقای مهندس سبحانی جلسه‌ی قبل اشاره کردند، وقتی فتحعلی‌شاه تاج گذاشت، موبد تاریخی‌اش «ملا احمد نراقی»، مرجع بزرگ آن دوران بود. ملا احمد نراقی روحانی بزرگ دوره که از روحانیون نظریه پرداز هم بود، تایید کرد که حاکمیت را به عنوان موهبتی الهی به قاجارها به نمایندگی فتحعلی‌شاه تفویض کرده است. از این به بعد سلطنت، موهبتی الهی تلقی شد و شاه، ظل الله یا سایه‌ی خدا بود. این باور ایدئولوژیک در جامعه‌ی ایران شکل گرفت. حتی در زمان مظفرالدین شاه و دوران مشروطه هم هنوز سایه‌روشن‌های این باور در دالان ذهن جامعه رفت و آمد داشت. در دوران احمدشاه دیگر این باور از بین رفت. وجه ایدئولوژیک این بود که قاجار قداست تاریخی پیدا کرد.

تفکر مکانیستی

وجه بعدی، تفکر مکانیستی آنها بود. با هر مساله‌ای - در درون خودشان و اگر قدرت داشتند در بیرون از خودشان- مکانیستی برخورد می‌کردند. به محتوا و مضمون و دینامیسم مساله کاری نداشتند، صورت را پاک می‌کردند.

فتحعلی شاه خطاب به «سر جان ملکوم»^۱ یک جمله‌ی تاریخی را عنوان می‌کند که خیلی واضح و ایللیاتی صحبت کرده: «حق در ایران همیشه به شمشیر تعلق داشته و خواهد داشت». یعنی حقیقتی جدا از باریکه‌ی موین شمشیر وجود ندارد، هر جا که شمشیر هست، حقیقت وجود دارد. این جمله، کاملاً تفکر مکانیستی را نشان می‌دهد.

سازماندهی ایلی

وجه بعدی ساختار سیاسی دوران قاجار، سازماندهی ایلی آنهاست. یعنی اگر دیوانی، سازماندهی نظامی‌ای شکل گرفت، همه از فرزندان ایل بود. رقم جالبی هست، فتحعلی شاه بعد از سی و چند سال حکومت، در زمان فوتش ۷۸۶ فرزند و نوه داشته داشته است که اینها مجموعاً اسکلت و شاکله‌ی سازمانی حکومت را می‌ساختند و عهده‌دار امور دیوانی و دولتی و ولایات و سازماندهی نظامی بودند. یعنی سازماندهی کاملاً ایلی بود، آن طرف سازماندهی چه بود و این طرف سازماندهی چه بود!

عقب‌ماندگی ذهنی

نهایتاً عقب‌ماندگی ذهنی که ناصرالدین شاه به خصوص سبب آن است؛ از ناصرالدین شاه اقوال متعددی شده است. خودش یک دفترچه خاطرات به اسم *روزنامه خاطرات ناصری* دارد. احتمالاً خودش نوشته است اما اگر آن را نگاه کنید، جهان‌بینی‌اش خوردن و تذلل جنسی و گردش است، هیچ دغدغه‌ی دیگری ندارد. آرام‌ترین سلطان تاریخ است، هیچ تلاطمی و دغدغه‌ای ندارد. تنها دغدغه‌اش حفظ موجودیت است. سفرنامه‌ی سفر

۱. سر جان ملکوم، Sir John Malcolm (۱۸۳۳-۱۷۶۹). تاریخدان و سیاستمدار و افسر کمپانی هند شرقی که در اوایل قرن ۱۹ بارها برای مأموریت به ایران فرستاده شد. او در کتاب تاریخ سرجان مالکم (۲۲۹ه.ق) به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران از زمان پیشدادیان تا دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار می‌پردازد.

سومش به فرنگ بسیار تاریخی است. توصیه می‌شود که این سفرنامه را بخوانید (روزنامه‌ی خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان که «آقای اسماعیل رضوانی» و «خانم فاطمه قاضی‌ها» آن را تدوین کرده‌اند، *انتشارات رسا* با همکاری مرکز اسناد ملی [چاپ کرده است]). در توصیفی که از سفر سوم می‌کند، جز آن عناصری که خدمتتان گفتم، چیزی وجود ندارد. خودش این سفر را جمع‌بندی می‌کند که بالاخره این طور شد: «خوردیم و خوابیدیم و خندیدیم و نشستیم و برخاستیم و فرنگستان را سیاحت کردیم.» این جمع‌بندی او از سفر سوم فرنگستان است! الا ماشاءالله فاکت از ناصرالدین شاه و پیرامونش وجود دارد. کتابی هست تحت عنوان شرح *زندگانی من* نوشته‌ی «مرحوم حمدالله مستوفی»؛ خاندان مستوفی از وزرا و دیوان سالاران قاجار بودند. از طبقات پایینی که بالا آمدند و همیشه مستوفی بودند. این خاطرات نگاهی است از درون به دربار قاجار، شخص ناصرالدین شاه، جامعه‌ی دوران قاجار و حرمسرای ناصرالدین شاه. اگر این کتاب را مطالعه بفرمایید، جهان‌بینی قاجارها به‌خصوص ناصرالدین شاه کاملاً در آن مصرح است.

فساد هویدا

اگر از عقب‌ماندگی ذهنی عبور کنیم؛ فسادِ هویدا، رشوه و تبذیر و ریخت و پاش و استقراض برای سفر رفتن و ... نهایتاً این اتفاقات در چارچوب ساختار سیاسی قابل تحلیل است.

موقعیت سیاسی

وجه دیگر عرصه‌شناسی سیاسی، موقعیت سیاسی است. در دوران قاجار، دیوار تاریخ ایران سه ترک بزرگ برداشت؛

سه ترک

ترک اول، جنگ اول ایران و روس بود که دوره‌ی هفت‌ساله‌ی ۱۱۸۵ تا

۱۱۹۲ [خورشیدی] را در برمی گرفت. بعد از ۷ سال، شکستِ اصلان دوز رقم خورد و نهایتاً محصولش عهدنامه‌ی گلستان بود که در چارچوب آن، بخشش سرزمین صورت گرفت.

ترک دوم، جنگ دوساله‌ی دوم ایران و روس در ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۷ بود که شکست گنجه و عهدنامه‌ی ترکمانچای را دربر داشت. در متن این دو عهدنامه، بخشش سرزمین‌های شمالی ایران، کاپیتولاسیون تجاری و وادادن تجارت به سیطره‌ی روس‌ها اتفاق افتاد.

نهایتاً ترک سوم، عصر امتیازات بود که تنباکو را هم باید در عصر امتیازات تحلیل کرد. فقط در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه و نه قبل یا بعد از آن، ۸۳ مقاوله‌نامه به امضا رسیده است؛ [مقاوله‌نامه‌های] تجاری، واگذاری معدن، مرزی، سیاسی و ۸۳ تا در یک دوران ۵۰ ساله رقم بزرگی است! یعنی حدوداً هر ۹ ماه یک امتیاز واگذار شده است. این امتیازات رقم را کشید و چیز دیگری باقی نگذاشت و ایران را تبدیل به شرایط نیمه‌مستعمره کرد. سه قدرت روس، انگلیس و فرانسه عرصه را عرصه‌ی جدال خودشان قرار داده بودند و دست‌اندازی سیاسی و به‌خصوص دست‌اندازی اقتصادی و تجاری داشتند.

میدان سیاسی

بری از نیرو

میدان سیاسی بری از نیرو بود. حسی نبود، نیرویی حضور نداشت و استبداد مطلقه از این‌که نیرویی - حتی صنفی - شکل بگیرد، ممانعت می‌کرد.

نقطه چین تصفیه

یک نقطه‌چین تصفیه هم وجود داشت. در مرحله‌ی اول قائم‌مقام

فراهانی^۱ حذف شد و بعد به قتل رسید. در مرحله‌ی دوم، امیرکبیر^۲ حذف شد و به قتل رسید. چهره‌های شاخص سیاسی و بعضی از شاهزادگانی که به هر دلیل اپوزیسیون داخل بودند و موضع اعتراضی داشتند، مشمول نقطه‌چین خونین تصفیه می‌شدند.

عرصه‌ی اجتماعی

عرصه‌ی اجتماعی دوران را در صحن جامعه، نیروهای اجتماعی و نهایتاً در سازمان اجتماعی می‌توان مشاهده کرد؛

صحن جامعه

صحن جامعه مشحون و انباشته از توده‌ای است که رعیت تلقی می‌شد. یک توده‌ی آمورف و بی‌شکل که نه سازمانی داشت؛ نه مدافعی، نه حقوقی و نه صنفی. توده‌ی آمورف و رها و فله‌ای که از دید حاکمیت، رعیت تلقی می‌شد.

رعب در تنیده

رعب در نسوج در تنیده بود. یعنی سانسور از خود شروع می‌شد، این شگرد استبدادهاست که شرایطی رقم می‌زنند که سانسور، تحقیر و فروکوبیدگی از درون فرد صورت بگیرد. اگر این کارکردهای درونی فعال شود، دیگر خیلی ضرورت ندارد از بیرون سازوکار و سازماندهی سرکوب به

۱. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام. (۱۲۱۴-۱۱۵۸ خورشیدی). سیاستمدار، ادیب و هنرمند. صدراعظم اصلاحگر محمدشاه در سال‌های ۱۲۱۳ تا ۱۲۱۴ که در دوره کوتاه صدارتش پیشنهاد اصلاحات و مبارزه با دخالت استعماری دول خارجی بخصوص انگلستان بود و به فرمان محمدشاه به قتل رسید.

۲. میرزا محمد تقی‌خان فراهانی. (۱۲۳۰-۱۱۸۶ خورشیدی). صدراعظم‌های ایران در سال‌های ۱۲۲۷ تا ۱۲۳۰ و مشهور به امیرکبیر بود. اصلاحات او در کل دوره‌ی کوتاه سه ساله‌ی صدارتش از شهرت برخوردار است. از اقدامات او به تاسیس مدرسه‌ی دارالفنون و انتشار روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه می‌توان اشاره کرد.

وجود بیاید. اما در دوره‌ی قاجار هم در درون رعب درتینده بود و هم در بیرون هم نظام گزمه‌ای بیداد می‌کرد.

بی سوادی گسترده

آموزش، آموزش بسیار محدودی بود. عدد و رقم‌هایی هست که تهران آن زمان یعنی تهران کوچک - نه تهران بزرگ - ۲۰۰ هزار نفر جمعیت داشته است (جامعه [ی ایران]، یک جامعه‌ی ۹ میلیون نفری بود)؛ بخش قلیلی می‌توانستند در مکتب‌خانه‌ها تحصیل کنند و اکثریت از موهبت و حوزه‌ی آموزش به دور بودند. این وضعیت عمومی سطح جامعه بود.

نیروی اجتماعی

نیروی اجتماعی در دو نیرو شاکله‌بندی می‌شد؛ یکی کلان‌زمین‌داران، مباشرین و به اصطلاح سیستم خان‌خانی آن موقع بود و [دیگری] یک نیروی اجتماعی صاحب‌امکان یعنی روحانیت دوره بود.

روحانیت صاحب‌امکان

[روحانیت دوره] چند ویژگی داشت؛ موید حاکمیت بود. این طور نیست که شما کسی را تایید کنید ولی چیزی نگیرید؛ یک امتیاز تاریخی می‌دهی و یک امتیاز تاریخی می‌گیری! تایید ملا احمد نراقی این ویژگی را در برداشت که روحانیت در دوران قاجار به دلیل این که موید حاکمیت بودند و سفته‌ی ایدئولوژیک را به‌طور تاریخی به نفع حاکمیت صادر می‌کرد، صاحب امنیت شد.

[روحانیون] موقوفه‌دار بودند. در دوران نادرشاه آسیب زیادی به موقوفات زده شد و موقوفات، تصرف، تخریب و بی‌هویت و بی‌سند شدند، ولی در دوران قاجار، روحانیت به کمک برخی از بازاریان، سازمان موقوفات را احیا کرد و موقوفات کاملاً در اختیار روحانیت قرار گرفت. [روحانیت] جذب‌کننده و جاذب وجوه شرعیه و هم‌پیوند با بازار بود.

بازاری‌ها، مسائل مالی و حقوقی و پرداخت وجوه را با روحانیت حل و فصل می‌کردند.

روحانیت، معتمد مردم هم بود. در دو مسند آموزش و قضا هم قرار داشت. هم مکاتب در اختیار روحانیت بود و هم حوزه‌ی دینی و مسند قضا در اختیار روحانیت بود. حل و فصل اختلافات حقوقی و قضاوت‌های خانوادگی و بازار و راسته و ... در حوزه‌ی کار روحانیت بود.

سازمان اجتماعی

می‌توان گفت سازمان اجتماعی [در این دوره] چیزی نداشت و دربرگیرنده‌ی اقشار و طیف‌های بی‌سازمان بود. یعنی جامعه‌ی دوران قاجار سازماندهی نداشت. در اواخر این دوره سازماندهی صورت گرفت که در دوران مشروطه توضیح خواهیم داد.

عرصه‌ی اقتصادی

عرصه‌ی آخر، عرصه‌ی اقتصادی است؛

بخش مبنا

هر اقتصادی یک بخش مبنا دارد که سازوکار اقتصاد روی آن می‌گردد، به این اعتبار به آن بخش مبنا می‌گویند. در این دوران بخش مبنا، بخش فلاحتی بود. یعنی اقتصاد ملی، اقتصاد فلاحتی بود. تجارت خرد و تجارت عمده هم در آن وجود داشت اما سازوکار اقتصاد، اقتصاد فلاحتی بود.

روح حاکم

هر اقتصادی روح حاکم هم دارد، اقتصاد قاجارها هم این روح حاکم را داشت که روح مرکبی بود، یک وجه و عنصرش، پدرسالاری ایلی بود و عنصر دومش زمین‌سالاری فئودالی بود. ملغمه‌ای بود یعنی زمین‌داری دوران قاجار نه مشابه فئودالیسم کلاسیک شکل‌یافته‌ی اروپا در قرون وسطی بود و نه مشابه نظام بزرگ ملاکی و کلان‌زمین‌داری شرق و جنوب شرق آسیا.

طبقات

هر اقتصادی طبقات دارد. طبقات اقتصاد قاجار هم به ترتیب، ملاکان و خوانین و خرده‌مالک‌ها بودند. یک نیروی کار مزدوری هم بود که صاحب زمین نبود. مثل دوران فتودلیته‌ی اروپا سرواژ نبود که دهقان مال زمین باشد بلکه بیشتر نیروی کار مزدور روزمزد بود. تجار عمده و تجار خردی هم بودند؛ پیشه‌ورانی، صنعتگرانی و دیوان‌سالارانی.

سمت اقتصاد

اقتصاد سمت داشت. سمت روستایی‌اش مبتنی بر اقتصاد فلاحتی بود. اقتصاد خودبسندۀ ای بود، خودش تولید می‌کرد و خودش مصرف می‌کرد. البته جلوتر خواهیم دید، در دمپینگی که شد و بازارهای ملی فروپاشید، موج امطعه خارجی به روستا هم کشیده شد.

سمت اقتصاد شهری، سمت مصرف‌زدگی بود. بخشی از منابع اقتصادی‌اش کلاسیک بود مثل مالیات و بخشی هم غیرکلاسیک مثل خالصه‌جات و زمین‌های سلطنتی و شکارگاه‌های سلطنتی و باج و خراج و عوارض، در اواخر [دوران قاجار] هم استقراض و نفت نوپدیدار که داستان‌ش را در دوره‌های بعد تعقیب خواهیم کرد. قراردادی منعقد شد [که طبق آن] «دارسی»^۱ انگلیسی اول در مناطقی از جنوب چاه زد و به نفت نرسید و نهایتاً در ۵ خرداد ۱۲۸۷ در چاه شماره‌ی یک مسجد سلیمان به نفت رسید و از آن به بعد نفت نوپدیدار هم آرام‌آرام در رده‌ی منابع

۱. ویلیام ناکس دارسی William Knox D'Arcy (۱۹۱۷-۱۸۴۹). در سال ۱۹۰۱ قرارداد یا امتیازنامه‌ی دارسی را با دولت ایران امضا کرد تا به اکتشاف و استخراج نفت در ایران بپردازد. بر اساس این قرارداد امتیاز نفت ایران به مدت ۶۰ سال در ازای یک پیش‌پرداخت و همچنین پرداخت ۱۶ درصد از سود سالانه شرکت دارسی به وی داده شد. دارسی در آوریل ۱۹۰۹، مدیرعامل شرکت نفت ایران و انگلیس شد که بعدها به بریتیش پترولیوم یا بی بی تغییر نام یافت.

اقتصادی ایران قرار گرفت.

تبادل-تعامل اقتصاد ملی با اقتصاد جهانی

این حاکمیت با این شاکله و محتوا و این جامعه با ویژگی‌هایی که عنوان شد، با اقتصاد جهانی چه تبدالی برقرار کرد و چه تعاملی جاری کرد؟ اقتصاد ملی‌ای که دست حاکمیت سیاسی قاجارها بود، وقتی با اقتصاد جهانی در آمیخت، نتیجه‌اش چه شد؟

نتیجه‌ی ترک‌ها

وجه اول تبادل این بود که آن سه ترک [(جنگ اول و دوم ایران و روس و امتیازات)] نتیجه داد. هر دیوار و سقفی که بخواهد ترک بردارد، اول یک صدای جیر جیر می‌کند، بعد آرام آرام نقطه‌چین می‌زند، شکاف برمی‌دارد و آوارش بالاخره به زمین می‌ریزد. محصول این آواری که روی زمین ریخت، کاپیتولاسیون تجاری شد.

سرزمین‌ها گرفته شد، در جنگ ایران و روس، دو نوبت ایران شکست خورد و محصول همه‌ی اینها کاپیتولاسیون تجاری یعنی حق ویژه‌ای بود که قاجارها در عرصه‌ی تجارت برای اروپایی‌ها قایل شدند. در دو معاهده‌ی ترکمانچای و گلستان غیر از جدایی سرزمین و تکه‌کنی، نکته‌ی مهم اقتصادی این بود که در ترکمانچای، کاپیتولاسیون پذیرفته شد. اتباع و تجار روسیه این حق ویژه را داشتند که هر جای ایران خواستند بگردند و بی‌مهار کالا بفروشند و مانع گردش ملی کالای ایرانی شوند. در سال ۱۲۰۹ با فشاری که سفارت انگلیس به ایران و دربار قاجار آورد، تجار انگلیسی هم مصونیت سیاسی و تجاری پیدا کردند. دو امتیاز هم در سال‌های ۱۲۱۵ و ۱۲۲۰ به انگلیسی‌ها داده شد تا در عرصه‌ی تجارت و اقتصاد ایران شرکت‌سازی کنند. این کاپیتولاسیون تجاری منجر به فروپاشی بازارها شد که توضیح خواهیم داد.

مبهورتی استراتژیک تاریخی

وجه بعدی مبهورتی استراتژیک و تاریخی است. یعنی قاجارهایی که یک مقدار می فهمیدند، به جهان [غرب] رفته بودند یا شنیده بودند و می فهمیدند در جهان چه خبر است، دینامیسمشان را تشخیص داده بودند. یک دیالوگ خیلی تاریخی وجود دارد که همه چیز در آن رساست و فاکتِ خیلی گویایی است. دیالوگی که «عباس میرزا»، از صاحب‌منصبان قاجارها با «ژوبر آ» دارد. ژوبر در سال ۱۸۰۶ میلادی (۱۲۲۱ قمری) - قبل از دورانی که ما درباره‌ی آن صحبت می‌کنیم - فرستاده‌ی ناپلئون به ایران بود. مبهورتی تاریخی و استراتژیک از سر و روی مونولوگ عباس میرزا با ژوبر می‌بارد؛ «نمی‌دانم این قدرتی که شما را بر ما مسلط کرده چیست؟ موجب ضعف ما و ترقی شما چیست؟ شما در قشون، جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبحرید و حال آنکه ما در جهل غوطه‌ور و به‌ندرت آتیه را در نظر می‌گیریم.» به‌ندرت آتیه را در نظر می‌گیریم یعنی این که اصلاً هیچ دید استراتژیکی نداریم و هیچ منظری را در دو قدمی نمی‌توانیم ترسیم کنیم. «مگر جمعیت و ثروت و حاصل‌خیزی مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ یا خدایی که مواهبش بر جمیع ذرات عالم یکسان است، خواسته‌ی شما را بر ما برتری می‌دهد؟ گمان نمی‌کنم.» آخرش خیلی جالب است، می‌گوید اجنبی حرف بزن، بهت مرا برطرف کن! این چیست؟ سِرّ پیشرفت شما و عقب‌ماندگی ما چیست؟ مبهورتی استراتژیک و تاریخی در این

-
۱. عباس میرزا. (۱۲۱۲-۱۱۶۸ خورشیدی). فرزند فتحعلی‌شاه قاجار، ولیعهد ناکامی که پیش از پدر خود از دنیا رفت. او والی آذربایجان بود و اندیشه نوسازی و اصلاحات در سر داشت؛ اصلاح و نوسازی قشون، اعزام محصل به فرنگ برای انتقال علوم جدید به کشور و تاسیس چاپخانه برای دفع اجحاف به رعایا از جمله اقدامات اصلاحی عباس میرزاست.
 ۲. پیرآمده ژوبر. Pierre-Amedee Jaubert. (۱۸۴۸-۱۷۸۹). فرستاده ویژه ناپلئون به ایران. سفرنامه‌ی او با نام مسافرت در ارمنستان و ایران با دو ترجمه از محمود مصاحب، انتشارات چهر و علی‌قلی اعتماد مقدم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به فارسی به چاپ رسیده است.

گفتگوی عباس میرزا با ژوبر خیلی هویداست. این مبهوتی به کل جامعه و هم به کل طیف‌های درون حاکمیت تزریق شده بود.

موازنه‌ی مثبت

وجه دیگر تجارت فروپاشیده‌ی مبتنی بر موازنه‌ی مثبت است. موازنه‌ی مثبتی که [بنابر آن] به هر طرف باید امتیازی داده می‌شد و برای هر طرف باید مجرا و تسهیلاتی فراهم می‌شد. در اقتصاد سیاسی ایران این طور به ذهن‌ها متبادر است که واضع نخستین و اولیه‌ی موازنه‌ی منفی در ایران «مرحوم دکتر مصدق» است. در دوران جدید این طور هست اما در دوران عقب‌تر، مدت‌ها قبل از مرحوم مصدق، «مرحوم قائم‌مقام واضع موازنه‌ی منفی بود و به شدت مخالف امتیازدهی به انگلیس و از آن طرف به روس و فرانسه که تازه در ایران پدیدار شده بودند، بود. قائم‌مقام واضع موازنه‌ی منفی بود و به خاطر ایستادگی‌اش بر موازنه‌ی منفی با دست‌روسی‌ها کنار رفت و بعد هم به قتل رسید. وقتی دوران موازنه‌ی منفی قائم‌مقام به سر آمد، موازنه‌ی مثبت رقم خورد. موازنه‌ی مثبت دار و ندار تجاری ایران را به باد تاریخ سپرد.

کشت صادراتی

وجه بعدی در این کشاکش مبادله، کشت صادراتی است. همان‌طور که بقیه‌ی جهان مشمول کشت صادراتی شدند، ایران هم مشمول کشت صادراتی شد. یعنی در تقسیم کار جدید که صحبتش شد، در خواست غرب از ایران پنبه، ابریشم، کتیرا، روده، برنج، خاویار، توتون و تنباکو بود. این‌جاست که توتون، تنباکو و تریاک اهمیت پیدا می‌کند. کشاورزی صرفاً به زراعت اطلاق نمی‌شود، بخش کشاورزی در دوران اقتصاد نو چهار بخش است؛ زراعت، باغبانی، دامداری و شیلات. تقریباً می‌شود گفت که همه‌ی محصولات بخش‌های کشاورزی مورد طلب غربی‌ها بود که برای اداره‌ی صنعت نویشان ماده‌ی خام می‌خواستند. لذا صادرات ایران هم دگرگونه شد.

اگر تا آن زمان صادرات ایران محصول گردش اقتصاد ملی بود و خودمان تعیین می‌کردیم که به بازارها چه صادر کنیم، از این بعد آن مزیت نسبی تحمیل می‌کرد که ما چه صادر کنیم. عموماً صادرکننده‌ی مواد خام شدیم، در حالی که قبلاً فراورنده هم بودیم؛ فراورنده‌ی کالای صنعتی و نظامی. حدوداً دو‌یست سال قبل از این که غرب به موضع تکنولوژی صنعتی برسد، در ایران اسلحه‌ی سنگین تولید می‌شده است. تکنولوژی اسلحه‌ی سنگین هم تکنولوژی پیچیده و سختی است. لذا امکانات و بنیادهای صنعتی جدی‌ای در ایران وجود داشت ولی در سیر خودش مضمحل شد و ایران عملاً صادرکننده‌ی مواد خام شد. اتفاقی که استمرار پیدا کرد و هنوز هم گریبانگیر ماست. هنوز هم ما نفت خام صادر می‌کنیم و تولیدکننده‌ی فراورده‌ی نفتی نیستیم و آن را وارد هم می‌کنیم. داستان غمبار و مرثیه‌ای که زوزه‌کشان ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال است ادامه دارد و دوره به دوره خواهیم دید. نه این‌که هیچ پیشرفتی صادر نشده است، [اما هنوز] در تقسیم کار آنها مدیر و میهمانند و ما میزبان و ما کارپذیر. این دو وجه در دوره‌های مختلف وجود داشته و الان هم وجود دارد.

واگذاری بازار

و نهایتاً بازارها واگذار شد. غم‌باری واگذاری بازارها در مکتوبات و مستندات مستشرقین کاملاً انباشته است. فاکتی هست از «لُرد کُرنز» که در کتاب *ایران و مساله‌ی ایران* شاخص است و شرایط قرن ۱۹ ایران را ترسیم

۱. لرد جورج ناتانیل کُرنز. Curzon.G.N. (۱۹۲۵-۱۸۵۹). سیاستمدار و ایران‌شناس بریتانیایی. او یک سال پس از پایان جنگ جهانی اول در مقام وزارت خارجه‌ی بریتانیا بر عقد قرارداد ۱۹۱۹ با ایران پافشاری کرد که در نهایت با مخالفت‌های داخل ایران به تصویب نرسید. کتاب ایران و مساله (قضیه) ایران کُرنز (۱۸۹۲) به‌عنوان یکی از کتابهای معتبر در مسائل نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم ایران شناخته می‌شود. این کتاب توسط «وحید مازندرانی» ترجمه شده و چاپ پنجم آن در سال ۱۳۸۰ توسط انتشارات علمی و فرهنگی صورت گرفته است.

می‌کند. او سه سال در ایران بوده است؛ «گذشته از اشیای تجملی غربی که طبقات بالا به آن معتاد شده‌اند، پوشاک همه‌ی طبقات جامعه از مردان گرفته تا زنان، جملگی از غرب وارد می‌شود». بازار ملی فروپاشید و بازار دمپینگی غرب در ایران باز شد. [کروزون اضافه می‌کند] «ابریشم، ساتن و ماهوت برای طبقه‌ی اعیان و قماش نخ‌ی و پنبه‌ای برای همه‌ی طبقات. لباس یک روستایی ساده هم از منچستر یا مسکو می‌آید و نیلی که (نیل در آن زمان از اسباب آرایش بوده است) همسر او به کار می‌برد، از بمبئی وارد می‌شود. در واقع از بالاترین تا پایین‌ترین مراتب اجتماعی به‌طور قطع وابسته و متکی به کالاهای غربی شده‌اند.»

بازار که فرو بپاشد دیگر دل‌بستگی‌ای باقی نمی‌ماند. در ایران هم مرحوم «جمالزاده»^۱ [واگذاری بازارها را] بهتر و طبیعتاً با دیدی بومی‌تر ترسیم می‌کند «با کمال تاسف باید اقرار کنیم که گفته‌ی آنانی که می‌گویند از کاغذ قرآن که دستور آسمانی ماست تا چلووار و کفن محتاج به خارجی‌ها هستیم، عین حقیقت است [...]».

عصر امتیازات

فوریه، طیب ناصرالدین‌شاه شرایط ایران را در دورانی که از آن صحبت می‌کنیم و حوالی قرارداد رژی این‌طور بیان می‌کند، «امتیاز روی امتیاز به بیگانگان داده می‌شود. طولی نخواهد کشید که تمام خاک ایران به دست بیگانگان خواهد افتاد.»

۱. سید محمدعلی جمال‌زاده. (۱۳۷۶-۱۲۷۴). نویسنده و مترجم معاصر ایرانی. او را پدر داستان کوتاه زبان فارسی و آغازگر سبک واقع‌گرایی در ادبیات فارسی می‌دانند. او عضو کمیته‌ی ملیون برلین بود که هم‌زمان با جنگ دوم جهانی برای مبارزه با روس و انگلیس شکل گرفت همچنین با سید حسن تقی‌زاده در چاپ مجله‌ی کاوه همکاری داشت. جمالزاده در نخستین کتاب خود، گنج شایگان (چاپ انتشارات کاوه، برلین، ۱۳۳۵) به اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم می‌پردازد.

همه‌ی صغری کبری‌ها چیده شد، از جهان آمدیم به رابطه‌ی مبادله، از رابطه‌ی مبادله آمدیم به ایران و عرصه‌ی سیاسی، عرصه‌ی اجتماعی و عرصه‌ی اقتصادی. رابطه‌ای که بین حاکمیت قاجارها با غرب مهاجم برقرار شد و اتفاقات تاریخی‌ای که در درون این رابطه‌ی مبادله برقرار شد و اتفاق افتاد و نهایتاً عصر امتیازات را [مرور کردیم]. الان در حاشیه‌ی تنباکو هستیم و قرارداد تنباکو را در این مقطع تاریخی بررسی خواهیم کرد.

فهرست منابع^۱

- اصفهانی کربلایی، شیخ حسن، تاریخ دغانیه. به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول، ۱۳۷۷، دفتر نشر الهادی.
- ترابی فارسانی، سهیلا، تجار مشروطیت و دولت مدرن، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۸۴، فصل سوم.
- روزول پالمر، رابرت، تاریخ جهان نو. ابوالقاسم طاهری، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۴، جلد دوم.
- کدی، نیکی. ر.، تحریم تنباکو در ایران. شهرخ قائم مقامی، چاپ اول، ۱۳۵۶، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان. باهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی نشر آگاه و نوین، چاپ چهارم، ۱۳۶۲، جلد اول، صفحات ۶۰-۱۹.

۱. این منابع به عنوان راهنمایی برای مطالعه بیشتر در ابتدای نشست‌های فراز تنباکو توسط هدی صابر ارائه شده است.